

## بازی شیطانی

### مجاهدان افغان

در کام آخرین دهه جنگ سرد

کشتار رقبای مسلمان و میانه رو، در طول باصطلاح جهاد اسلامی

بیل کیسی برای گستراندن آتش جهاد افغانستان به جمهوریهای آسیای میانه در اتحاد شوروی، مبلغ کمونیسم ستیزی، با ماهیت مذهبی و نیز سیاست خارجی پر خطری شد. دست کم دو نگرش متضاد و رقیب در دولت ریگان بود؛ نگرش نخست معتقد به گسست از دیپلماسی سنتی ایالات متحده بود و بر این باور بود که اتحاد شوروی ابر قدرتی است که برای بازداشتنش از دستیابی به منافع بیشتر، باید در گستره جهانی با او به چالش برخاست، و اما نگاه دوم، که نومحافظه کاران و بیل کیسی آن را نمایندگی می کردند، معتقد بود که باید اتحاد شوروی را در جهان سوم، اروپای شرقی و آسیای میانه عقب راند. "هرب میر"، رئیس ستاد سیا در دهه ی ۱۹۸۰ و در دوره ی ریاست کیسی بر سیا، می گوید: "شکاف در دولت ریگان میان لیبرالها و محافظه کاران نبود، بلکه میان آن گروه که نمی خواست جنگ سرد را ببازد و طرفداران پیروزی در جنگ سرد بود." کیسی جزو دسته ی دوم بود و افغانستان برای او برگ برنده ی این جنگ. کیسی، پیروزی در جنگ سرد را در گرو اتحاد کشورهای به زعم برژینسکی "کمر بند سبز اسلام" یعنی مصر، پاکستان و عربستان سعودی، می دانست و در این میان توجه ویژه یی به عربستان سعودی بعنوان محور این اتحاد داشت. رئیس سیا، عربستان سعودی را فراتر از منبع مالی حمایت از جهاد افغانستان و مرکزیت فرا راست آیینی اسلامی می دانست. بگفته ی میر، در دهه ی ۱۹۸۰، کیسی از نفت عربستان علیه اتحاد شوروی استفاده کرد. او می گوید: "سعودی ها به ما برای پیروزی در جنگ سرد بسیار کمک کردند." چون اتحاد شوروی برای تقویت بهای ارز خود به صادرات نفت وابسته

بود، کیسی از عربستان خواست تا با افزایش تولید نفت از بهای آن در بازار جهانی بکاهد. میر می گوید: "بیل کیسی از بیزاری سعودی ها از شوروی ها برای واداشتن آنها به کاهش بهای نفت بهره گرفت." عربستان تولید خود را افزایش داد، بهای نفت به کمترین میزانش تا آن تاریخ رسید و در فاصله ی چند هفته از بشکه یی ۲۸ دلار به بشکه یی ۱۰ دلار کاهش یافت، اینچنین، به شدت از درآمد اتحاد شوروی کاسته شد. "این ضربه به شوروی ها، همچون قطع کردن راه تنفسی آنها بود."

کیسی، این کاتولیک پارسا، باوری سبعمانه به قدرت و نیز اهمیت مذهب در قالب نگرش ماکیاولیستی به کارکرد سیاسی باورهای مذهبی داشت. میر می گوید: "او مردی عمیقا مذهبی بود، و روابط خوبی با پاپ داشت." "کول" در کتابش "جنگهای ارواح" می نویسد: "کیسی، اسلام سیاسی و کلیسای کاتولیک را متحدان طبیعی خویش در راستای 'استراتژی مقابله' و عملیات پنهانش در سیا برای خنثی کردن امپریالیسم شوروی، می دانست." روبرت امس، مشاور امنیتی کیسی در خاورمیانه، از این منظر با او هم رای بود، امس از کارشناسان مذهبی خبره ی سیا بود. کیسی در یکی از سخنرانیهایش امس را به این دلیل که اهمیت تلاشهای شوروی و متحدانش در جهان اسلام را برای از ریشه برچیدن مذهب سازمان یافته که تهدیدی بالقوه برای حاکمیت احزاب کمونیست و ناسیونالیست میدانستند، به وی گوشزد کرده است، شایسته ی اعتبار می داند. کیسی از قول امس می گوید که کمونیست ها می خواهند "ارکان سنتی جامعه را از ریشه برکنند. این به معنای از بین رفتن تاثیر مذهب و دور کردن جوانان از والدینشان و به تبع آن دور شدن از آموزش و پرورش دولتی است." به همین دلیل دو مذهب بزرگ جهانی باید در جبهه ی واحدی قرار گیرند. "زیرا، شورویها همه ی مذاهب را مانع راهشان می دانند و کلیساها و مساجد را یکسان سرکوب می کنند." کیسی متقاعد شد که "اسلام ستیزگر و مسیحیت ستیزگر باید با هم باشند."

در سیا، غالبا کیسی همکارانش را با نگرش مسامحه آمیزش پیرامون رشد اسلام سیاسی ناخشنود می کرد. ریچارد کروگر"، مامور پیشین سیا که در چند سال آخر حکومت شاه ایران در دفتر محمد رضا شاه کار می کرد، می گوید: "من با کیسی کار می کردم، پس از انقلاب، من، کیسی و شماری از روسای سیا در کمپ پری برای تحلیل جنبش اسلامی در ایران و آینده ی آن گرد هم آمدم." بگفته ی کروگر، جان مک

ماهون و قائم مقام کیسی با کیسی درباره ی انقلاب ایران، تضاد رای داشتند. کروگر باز می گوید: "به یاد دارم که برخورد های ناخوشایندی میان کیسی و مک ماهون پیرامون چشم انداز درازمدت انقلاب اسلامی پیش آمد، مک ماهون خیزش جنبش اسلامی را خطرناک می دانست و پیرامون آن هشدار می داد، حال آنکه کیسی آن را مایه ی نگرانی نمی دانست. کیسی تنها خواهان فرونشستن موج انقلاب بود ولی مک ماهون دخالت در این زمینه را لازم می شمرد. مک ماهون پریشان بود و از گسترش بنیادگرایی اسلامی به اندونزی و فیلیپین سخن می گفت. او بر این باور بود که جنبش اسلامی ذاتا این قابلیت را دارد که بوسیله ی فرق مذهبی گونه گون و ارتباطات اجتماعی، جهانی شود و برای این منظور نیازمند حمایت دولتی نیست." اما کیسی موافق نبود.

نگرش کیسی به مذهب و سیاست و ایمان خلل ناپذیر ریگان، مکمل هم بودند. آن دو، جهاد افغانستان را جنگی مذهبی می دانستند، که در آن مسیحیت و اسلام در برابر آتئیسم اتحاد شوروی متحد هستند. "فواز جرجس"، نوشته است که دولت ریگان سیاست دیرینه ی ایالات متحده در پشتیبانی از نیروهای اسلامی در خاورمیانه را ادامه داد:

"سیاست ایالات متحده در دولت ریگان، همچنان در خدمت حمایت از نیروهای مذهبی در برابر نیروهای سکولاریست ها، سوسیالیست و ناسیونالیست های جهان سوم بود. در حالی که اظهارات عمومی دولت درباره ی اسلامگرایی، آشکارا خصمانه بودند، برخورد واقعی دولت در قبال اسلامگرایان نشانگر هیچ تغییری نبود... تماسها و مراودات دولت ریگان با مجاهدان اسلامگرای افغانستان در چهارچوب فاز دوم جنگ سرد معنا می یابد. ریگان نیز، همچون اسلافش در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، با گروه های اسلامی، نیز کشورهای اسلامی — افغانستان، عربستان سعودی و پاکستان — پیمان اتحاد بست تا با آنچه او 'امپراتوری شر' می خواند و نیز متحدان جهان سومیش، بستیزد."

گاه، تمایل کیسی برای تحریک اسلام سیاسی با گونه یی بدبینی همراه بود. این، بویژه زمانی که کیسی با ملک فهد وارد معامله شد، راست می نماید. "گاس آوارکوتوس"، ماجرای دیدار کیسی از عربستان برای گرفتن قول مساعدت مالی از این کشور را برای

جهاد افغانستان چنین باز می گوید. "من به کیسی گفتم که باید با پادشاه درباره ی برادران مسلمانان در افغانستان، و نیاز به پول برای غذا، خانوادهاى آنها، لباس، سلاح و هزینه ی بازسازی مساجد، سخن بگويد. باید به او بگویی که او 'نگه دارنده ی ایمان' است." کیسی در پاسخ گفت: "یا مسیح! من آن 'پاسدار ایمان' را دوست دارم. لعنتی! من آن 'پاسدار ایمان' را دوست دارم." یکی از ماموران سیا که درگیر مسائل جهاد افغانستان بوده است، درستی این ماجرا را تایید می کند. او می افزاید: "ما به سعودی ها گفتیم که بسیار خوب خواهد بود چنانچه افغان های مذهبی بتوانند کمونیست های آتئیست را از افغانستان بیرون برانند. این نکته ی کلیدی سیاستی بود که در برابر ملک فهد اتخاذ کردیم."

کیسی از ۱۹۸۴، اتحاد سعودی - پاکستانی را متعهد به اتخاذ استراتژی جنگ افروزانه، تبلیغات، خرابکاری و فعالیت های چریکی در امتداد آمودریا و نیز در جمهوریهایی مسلمان نشین اتحاد شوروی کرد. میر، مشاور کیسی می گوید: "مرزها در آن منطقه بسیار نامشخص و مبهم است، و این برای ما امکانی مناسب برای اتفاقات خوب در آن منطقه بود." یکی از ماموران سیا که آن هنگام با کیسی کار می کرده است، می گوید: "گاه به گاه، تاخت و تازهایی در بخشهایی از خاک اتحاد شوروی روی می داد که مسکو نشینان را به هراس می افکند." در این گذار ماجراجویانه، کیسی به نقشه های پنهانی، که پیشتر در دولت کارتر تهیه شده بود اما به دلیل ترس از واکنش متقابل و غیر قابل پیش بینی اتحاد شوروی مسکوت گذاشته شده بود، دست یازید. حمله ی مستقیم به پاکستان یا تلاش برای برانگیختن شورشی در استان نا آرام بلوچستان پاکستان از آن میان بود.

[محمد] یوسف در راس سازمان امنیت پاکستان گزارشاتی با جزئیات مشروح درباره ی گسترش دامنه ی جنگ افغانستان در امتداد مرزهای شمالی این کشور دارد. او می نویسد: "مردم دو سوی مرز، ازبک، تاجیک و ترکمن بودند. آنها هویت قومی مشترک داشتند و با وجود سرکوب فعالیت های مذهبی بوسیله ی کمونیست ها، اسلام مذهب مشترک این مردمان بود." بگفته ی یوسف؛ کیسی گفته است: "این نقطه ی ضعف اتحاد شوروی است." در خلال دیدار از اداره ی مرکزی سازمان امنیت پاکستان، کیسی "نخستین فردی بود که بطور جدی مدافع عملیات ضد شوروی در داخل مرزهای این

کشور بود.... او بر این باور بود که تحریکات و مشکل آفرینی در این منطقه، بی گمان خرس روس را به دل درد می اندازد." در آغاز دامنه ی فعالیت ها به تبلیغات در جمهوری های مسلمان نشین شوروی برای دامن زدن به احساسات اسلامی محدود بود. در دهه ی ۱۹۸۰، هزاران نسخه قرآن به زبانهای آسیای میانه در این مناطق چاپ و مخفیانه به مرزهای شمالی افغانستان فرستاده شد. شماری از قرآنها در عربستان سعودی چاپ شدند، برخی را سیا با ارتباطاتی که با مسلمانان اروپای غربی داشت، خود چاپ می کرد.

بوئژه عربستان سعودی، در این زمینه بسیار مشتاق بود، چرا که ایران و رژیم خمینی را رقیب خود می پنداشت و بر این تصور بود که خمینی برای مقابله با فرا راست آیینی وهابیت سنی در صدد گسترش بنیادگرایی شیعی در آسیای میانه است. یکی از افسران پیشین عملیات سیا که از نزدیک با عربستان کار می کرده است می گوید که شخصیت های اطلاعاتی سعودی پیرامون "مستعمره کردن جمهوریهای شوروی"، با وی سخن گفته اند:

"آنها می خواستند با نفوذ در آسیای میانه از ایرانیها پیش افتند و روسها را تضعیف کنند و اطمینان یابند که در این منطقه، اسلام سنی بر اسلام شیعی برتری می یابد. سعودی ها آماده ی اقدام بودند. آنها می گفتند: 'ما برای نفوذ به جمهوریهای شوروی آماده ایم ما باید به هم کمک کنیم و از اسلام برای شکستن دیوار کمونیسم در قزاقستان و ازبکستان و دیگر جمهوریها استفاده کنیم' فرصتی برای گرفتن ماهی از آب گل آلوده بود؛ شاهزادگان سعودی و روحانیون به آنجا می رفتند و قرآن و جزوات مذهبی به آنجا می فرستادند."

اما از ۱۹۸۴، دامنه ی تبلیغات به قرآن و کتب مذهبی محدود نمی شد. محمد یوسف می نویسد: "گسترش دامنه ی جنگ در برنامه ی ایالات متحده بود، جنگی که در ۳ سال آینده بصورت تجاوزات و ماموریت های خرابکارانه ی بی شمار در نقاط مرزی و شمال آمودریا رخ نمود. در این دوره ماموریت ما آموزش و تربیت صدها تن از مجاهدان و فرستادن آنها تا ۲۵ کیلومتری عمق خاک اتحاد شوروی بود. این اقدامات سری ترین و حساسترین عملیات در جنگ افغانستان بودند." او می افزاید که "نگرانی اتحاد شوروی بطور خاص از گسترش بنیادگرایی و تاثیر آن بر مسلمانان جمهوریهای آسیای

میانه بود." سازمان امنیت پاکستان برای "اعزام تیمهایی به آنسوی آمودریا و برای سازمان دادن راکت پرانی، مین گذاری، خارج کردن قطارها از خطوط راه آهن و کمین نظامی" آماده بود. تیمهایی که از رودخانه می گذشتند، آنسو در صدد تماس با فعالان اسلامی بر می آمدند. یوسف می نویسد: "برخی از آنها از ما سلاح می خواستند، برخی خواهان پیوستن به مجاهدان در افغانستان بودند و کسانی خواستار شرکت در ماموریت های عملیاتی در خاک شوروی بودند." بگفته ی یوسف:

"تهاجمات مرزی در ۱۹۸۶ به اوج رسید. حملات بسیاری در امتداد آمودریا از استان جوزجان تا استان بدخشان انجام شد. گاه، برخی از روسها نیز در این ماموریت ها شرکت می جستند، یا برای پیوستن به مجاهدان به افغانستان باز می گشتند...واکنش شدید روسها نشان می داد که ما درست به مرکز هدف زده ایم. در واقع هر حمله ی [از سوی مجاهدان] با بمباران هوایی گسترده ی [اتحاد شوروی] و حملات راکتی هلی کوپترها در روستاهای جنوب رودخانه در نزدیکی نقاط حمله ی ما همراه بود."

البته این همه، نه تنها خطر شعله ور شدن آتش احساسات اسلامی را در جمهوریهای اتحاد شوروی همراه داشت، که ممکن بود واکنش انتقام جویانه ی اتحاد شوروی را در برابر پاکستان در پی آورد، چیزی که احتمال داشت به مواجهه ی جهانی اتحاد شوروی و ایالات متحده منجر شود — و این همه بدون کمترین اطلاع رسانی به افکار عمومی آمریکا و پنهانی در شرف تکوین بود. بر اساس بسیاری از نوشته ها درباره ی جنگ افغانستان، و بنا به گفته های یوسف، سرانجام سران واشنگتن به تشنج آفرینی ها پایان دادند و تهاجمات مرزی متوقف شد. یوسف با لحنی اندوهناک می نویسد: "تا ۱۹۸۵، دیگر آشکار بود که ایالات متحده، از اقدامات خویش در تجاوزات مرزی پریشان و از پیامدهای آن در هراس است. کسی در راس هیات حاکمه ی آمریکا از این اقدامات هراسان بود." اما، یوسف می افزاید: "سیا و دیگران، بطور غیر رسمی مشوق ما برای ادامه ی کشاندن دامنه ی جنگ به خاک اتحاد شوروی بودند."

دست آخر، تهاجم بیل کیسی و سازمان امنیت پاکستان به اتحاد شوروی برای برانگیختن یک خیزش اسلامی ناکام ماند. تز برژینسکی — بنیگسن که مسلمانان را آتش زیر خاکستر و ضد اتحاد شوروی و وفادار به شبکه ی صوفیان می پنداشت نیز، نادرست از کار در آمد. با این همه تردیدی نیست که اقدامات کیسی و سازمان امنیت

پاکستان به رشد شبکه‌ی از اسلامگرایی افراطی که امروز نیز کشورهای جدا شده از اتحاد شوروی را به چالش می‌کشند، انجامید. "جنبش اسلامی ازبکستان"، حزب آزادیبخش اسلامی (حزب التحریر الاسلامی)، گروه‌های اسلامی نیرومند در چین و داغستان و حضور شبه‌القاعده در آسیای میانه، همه و همه در دهه‌ی ۱۹۸۰ رو به رشد نهادند، و این همه مرهون گسترش جنگ افغانستان بود.

## جهادی بی پایان

جهاد افغانستان با عقب نشینی نیروهای اتحاد شوروی پایان نگرفت. در پی جنگ، ایالات متحده هیچ استراتژی مشخصی برای خروج از افغانستان نداشت. بسیاری از سیاستگذاران واشنگتن بر این باور بودند که دولت ضعیف هوادار شوروی در کابل در کوتاه مدت از پای در می‌آید، اما دیر زمانی پایید. مجاهدان که دسته دسته شده و با هم در نزاع بودند همچنان به جنگ ادامه دادند. پاکستان نیز که افغانستان را شریک خود در ائتلافی ضد هند می‌دانست، سخت از اسلامگرایان کشور ویران شده‌ی افغانستان حمایت کرد.

هیچ یک از این رخدادهای شخصیت‌های ایالات متحده را به خود نیاورد. کاسپر وینبرگ، وزیر دفاع دولت ریگان، گفت: "ما می‌دانستیم که با بنیادگرایی اسلامی همراه شده ایم. می‌دانستیم که آنها آدم‌های خوبی نیستند و با دموکراسی میانه‌ی ندارند. اما با انتخابی سخت مواجه بودیم... به یاد آورید گفته‌ی چرچیل را که گفت: 'اگر هیتلر به دوزخ حمله کند، من در مجلس عوام دست کم یکبار، به شیطان تعظیم خواهم کرد.'<sup>11</sup> سیاست ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۸۰، در قبال افغانستان، آسیای میانه و "کمر بند سبز اسلامی" چنین بود.

بی‌گمان حمایت ایالات متحده از مجاهدان و کمک‌هایی که بخش اعظم آن افراطیون اسلامگرا می‌رسید، اشتباه در محاسبه‌ی فاجعه‌بار بود. سیاستی که به ویرانی افغانستان و سرنگونی دولت حاکم در آن انجامید و دورنمای حاکمیت جنگ سالاران را که اسلامگرایان و جز آن را در بر می‌گرفت، هویدا کرد. سیاست حمایتی ایالات متحده شبکه‌ی جهانی از جنگجویان آموزش دیده و خبره از کشورهای گوناگون پدید آورد

که با هم در پیوند بودند و بزودی در قالب القاعده به رهبری اسامه بن لادن سازمان یافتند. این سیاست، پشت سر خود، کشوری ویران و میزبان القاعده و دیگر تشکیلات تروریستی بجای گذارد و برای سازمان امنیت پاکستان شرایطی فراهم آورد که توانست مشوق رشد جنبش طالبان در دهه ی ۱۹۹۰ شود.

با این همه مدافعان جهاد، حتی آنان که در سال ۲۰۰۵ طرفدار ثابت قدم جنگ جهانی علیه تروریسم با تمرکز بر گروههای اسلامی هستند، از آن سیاست به عنوان سیاستی درست دفاع می کنند. دانیل پایپس، از مخالف پرکار اسلام سیاسی و پسر ریچارد پایپس، که "گروه بررسی درباره ی ملیت های اتحاد شوروی" را در سالهای آغازین دولت ریگان سازمان داد می گوید: "من فکر می کنم کار درستی کردیم." دانیل پایپس در آن سالها، از اعضای وزارت خارجه و شورای امنیت ملی بود. او که گویی طنین تز معامله با شیاطین وینبرگر است، می گوید: "ما از استالین در برابر هیتلر دفاع کردیم. اینها، گزینشهایی در دنیای واقعی هستند." بگفته ی پایپس، ستیزه گرترین مجاهدان، جنگجوترینشان بودند. "اسلامگرایان افراطی پر شورترین افراد ضد شوروی بودند." این نگرشی است که شماری از شخصیت های کارآزموده ی آمریکایی جنگ افغانستان، و از آن میان ماموران سیا و سیاستگزاران، آن را بیان می کنند. استفان کوهن که در دهه ی ۱۹۸۰ از اعضای برجسته ی وزارت خارجه بود، گفته است: "کسانی که ما از آنها حمایت کردیم، کریه ترین و متعصب ترین عناصر مجاهدان بودند. اگر می خواستید در جنگ سرد پیروز شوید و شورویها را در افغانستان شکست دهید نمی توانستید با تبلیغ و موعظه ی دینی آن کار را بکنید."

نیازی به گفتن نیست که "متعصب ترین عناصر" پس از عقب نشینی اتحاد شوروی از افغانستان و با وجود از دست دادن حامیانشان، ناپدید نشدند. بیل کیسی درگذشت، ژنرال ضیاء الحق و رئیس سازمان امنیت پاکستان در یک سانحه ی هوایی مشکوک از بین رفتند. اما راستگرایی اسلامی، همچنان در افغانستان و پاکستان سنگر گزیده بود. "جماعت اسلامی" پاکستان ثروتمند و نیرومند شده بود و با شبکه ی جهانی اخوان المسلمین در پیوند. بسیاری از سران بلند پایه ی پاکستان از اسلامگرایان مسلم و مرتبط با اخوان المسلمین بودند. جماعت اسلامی و اخوان المسلمین به نوبه ی خویش با گلبدین حکمتیار و دیگر ستیزه جویان اسلامی افغانستان و شبکه ی رو به رشد



مجاهدان از کشورهای مختلف که آزادانه به مدارس مذهبی رفت و آمد داشتند، در پیوند بودند. در سیا و پنتاگون، عقب نشینی اتحاد شوروی، به مثابه ی یک پیروزی شگرف، جشن گرفته شد. افراد این سازمانها از افغانستان خارج شدند چرا که رژیم هوادار شوروی در افغانستان که هنوز در کابل حاکم و نجیب الله رئیس جمهور آن بود، بسوی پرتگاه سرنگونی می رفت. سیا، رژیم نجیب الله را شبیه رژیم ویتنام جنوبی می دانست که پس از عقب نشینی آمریکاییان ساقط شد و سرنوشت مشابهی برای حکومت نجیب الله در ذهن می پروراند. با این همه سراسیمگی و آشفتگی در میان دولتمردان ایالات متحده فزونی می گرفت.

در وزارت خارجه و حتی سیا، اضطراب و نگرانی از آینده ی حکمتیاری و بنیادگرایان که رفته رفته بر افغانستان چیره می شدند، رو به تزاید می گذاشت. شخصیت های شوروی به واشنگتن پیرامون خطر ذاتی جنبش اسلامگرایی هشدار دادند. ادوارد شواردناده، وزیر خارجه ی اتحاد شوروی کوشید تا به شیوه یی غیر مستقیم نظر جرج شولتز، وزیر خارجه ی ایالات متحده را درباره ی امکان توافق پیرامون خروج شوروی دریابد، او "خواهان همکاری آمریکا برای محدود کردن گسترش 'بنیادگرایی اسلامی' شد." اما افزون بر شولتز، دولت نیز کمترین همدردی نشان نداد و "شخصیت های رده بالای دولت ریگان هرگز درباره ی این مساله نیندیشیدند و برای بازداشتن سازمان امنیت پاکستان از حمایت گروههای مرتبط با اخوان المسلمین تلاشی نکردند." مسکو به شدت از بنیادگرایی اسلامی که در مرزهای جنوبیش ریشه می دواند، نگران بود و حتی "ولادمیر کریوچکف"، رئیس ک.گ.ب با "گیتس"، رئیس سیا، برای بیان دلایل "نگرانی رهبران شوروی از قدرت یافتن دولتی بنیادگرا و رقیب برای حکومت شیعه ی ایران" همنشین شد. اما این نیز سودی نبخشید.

پیشفرض ایالات متحده باز گذاشتن دست پاکستان و سازمان امنیت آن برای کنترل اهرم های سیاسی در افغانستان بود. کانال رسمی حمایت های مالی از سوی سعودی ها، به میزان قابل توجهی کاهش یافته بود اما منابع غیر رسمی و خصوصی — از کانال شاهزادگان ثروتمند و اتحادیه ی جهانی مسلمانان و نیز شبکه ی اخوان المسلمین — همچنان ادامه داشت. بگفته ی دو تن از سفرای وقت ایالات متحده در عربستان سعودی، ایالات متحده جنگ را بشکل بدی پایان داد. والتر کاتلر، سفیر ایالات متحده

در عربستان در خلال دهه ی ۱۹۸۰، می گوید: "جایی که من بودم، هیچکس در باره ی سرانجام این جنگجویان بیکار نمی اندیشید. به یاد نمی آورم که درباره ی خطر آنها بحث شده باشد. ما روی مساله ی اسلام سیاسی تمرکز نداشتیم. جنگ سرد کانون توجه ما بود. این واقعیت که این مجاهدان آموزش دیده و مسلح به موشک های استینگر هستند، مطرح نبود."

چارلز فریمن، سفیر ایالات متحده در واپسین سالهای دهه ی ۱۹۸۰ و در خلال جنگ اول خلیج فارس در ۱۹۹۱، می گوید: "ما جنگ را بدون اینکه درباره ی چگونه پایان بخشیدن آن، بیندیشیم، آغاز کردیم. افغانستان به سوی جنگ داخلی چرخید و اساسا توجهی را در این باره بر نیانگیخت. " فریمن می افزاید:

"کشمکش افغانها پایان نگرفت. برخی از ما نگران بودیم — من و [روبرت] اوکلی [سفیر ایالات متحده در پاکستان]، که از دخالت سازمان امنیت پاکستان در افغانستان و کشمیر و همدستی سعودیها با آن نگران بود. نمی شد فهمید که سعودیها به بازی گرفته شدند یا خودخواسته در آن شرکت کردند. من با شاهزاده ترکی [رئیس سازمان اطلاعات عربستان] و با سیا در این باره سخن گفتم، پیام من این بود که اساسا باید به راه برون رفت از این شرایط بیندیشیم. اما شبهاتی پیرامون به خدمت گرفته شدن عربستان سعودی بوسیله ی سازمان امنیت پاکستان وجود داشت. سازمان امنیت پاکستان از سعودیها پول می گرفت و کارهایی میکرد و ما نمی دانستیم چه می کند. بی گمان بخش بزرگی از این مبالغ به حکمتیار داده می شد. ولی در نمی دانستیم هدف سعودی ها چیست. ۳ میلیارد دلار در سال از سوی ایالات متحده، عربستان و دیگر کشورها به جنگ افغانستان اختصاص می یافت. یک شبه نمی توان این کمک ها را قطع کرد. باب و من به این نتیجه رسیدیم که باید به جد درباره ی آن گفتگو کنیم اما کس دیگری با ما هم رای و به آن مایل هم نبود. روبرت گیتس و ویلیام وبستر [روسای سیا]، با ما هم رای نبودند. نگرش برخی در واشنگتن این بود، "چرا ما به افغانستان رفتیم و با آدمهایی که دستمال به سر می بندند سخن گفتیم؟" ما نتوانستیم بر این روند تاثیر گذاریم."

بگفته ی یوسف که از جایگاهش در سازمان امنیت پاکستان و بیرون از وقایع افغانستان، نگاهی کلی به پایان جنگ داشت، زمانی که غبار جنگ در افغانستان

فرونشست برخی از آمریکاییان پیرامون حکمتیار و بنیادگرایان هوادارش در قدرت هشدار دادند. او می نویسد: "اکنون آمریکاییان بدون حضور ارتش سرخ، جدیتر به مسائل افغانستان می نگرستند." اما می گوید که ژنرال اختر عبدالرحمان، طراح جهاد در سازمان امنیت پاکستان، در برابر تلاشهای بیهوده ی آمریکاییان برای تقویت گروههای غیر بنیادگرا در افغانستان و از آن میان هواداران ظاهر شاه، پادشاه در تبعید این کشور و دیگر گروههای کمتر اسلامی و افراد مستقل ایستاد. "ژنرال اختر اهداف [آمریکاییان] و شیوه ی آنها را دریافت و با هر عمل آنها مقابله می کرد." اختر همچنین با آنچه یوسف "ایده ی درخشان آمریکاییان برای بازگرداندن ظاهرشاه - که دیر زمانی در تبهید بود - به ریاست دولت آشتی ملی" مخالفت کرد.

حتی اگر پس از جنگ، ایالات متحده برای کم کردن قدرت بنیادگرایان و تقویت میانه روها و سکولاریست ها کوشش کرده باشد کاری بس مشکل بوده است به این دلیل ساده که بیشتر آنان کشته شده بودند. زمانی که خیل مجاهدان با اتحاد شوروی می جنگیدند همزمان هزاران تن از **رقبای بالقوه ی** خویش را در دوره ی پس از جنگ در جبهه ی دوم و کمتر شناخته شده ی جهاد افغانستان که در برابر غیر کمونیست های افغان جریان داشت، کشتند. "چریل بنارد"، کارشناس اسلام سیاسی در موسسه ی راند و همسر زلمای خلیل زاد، سفیر ایالات متحده در کابل، می گوید: "ما در افغانستان گزینشی تعمدی داشتیم. در آغاز همه بر این باور بودیم که هیچ راهی برای شکست دادن شوروی ها نیست. بنابراین، آنچه باید می کردیم این بود که دیوانه ترین آدمها را به جان آنها بیندازیم. ما دقیقا می دانستیم که آنها [مجاهدان] چه جور آدمهایی هستند و سازمانهایشان به چه می مانند. اما برایمان مهم نبود. پس از آن، به آنها اجازه دادیم که با کشتن میانه روها از شر آنها رهایی یابند. به همین دلیل است که امروز در افغانستان رهبران میانه رو وجود ندارند زیرا به آن دیوانگان اجازه دادیم همه ی آنها را نابود کنند. آنها چپ ها را کشتند، میانه روها را نیز. اینان در میانه ی دهه ۱۹۸۰ و پس از آن از میان برداشته شدند."

۱۱ در جنگ دوم جهانی پس از حمله ی آلمان به اتحاد شوروی، چرچیل در پیامی به روزولت، رئیس جمهور ایالات متحده، خواهان حمایت بریتانیا و آمریکا از اتحاد شوروی در برابر فاشسیم هیتلری شد. منشی چرچیل درباره ی این سیاست بریتانیا از وی می پرسد: "آیا کمک به روسها در حکم تعظیم به شیطان نیست؟" چرچیل پاسخ می دهد: "هرگز! من تنها یک هدف دارم و آن شکست هیتلر است. اگر هیتلر به دوزخ حمله کند، من در مجلس عوام دست کم یک بار، به شیطان تعظیم خواهم کرد." در واقع به زعم چرچیل حمایت از "شیطان شوروی" در برابر شیطان هیتلری سودمندتر است. در سیاست اصطلاح "lesser of two evils" به معنای انتخاب شیطان کمتر اهریمنی تر به معنای گزینش میان بد و بدتر است. منظور نویسنده در این کتاب این است که ایالات متحده (بگفته ی سیاستمدارانش) سیاست حمایت از بنیادگرایان (شیطان کمتر خطرناک) را در برابر اتحاد شوروی برگزیده است. (م)

بر گرفته از راه توده

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)